

وثوق الدوله و قوام السلطنه

در خاطرات مدیر مجله یغما

کجا بودم اکنون فتادم کجا

عنان سخن شد ز دستم رها

از موضوع بستگی نویسندگان و شاعرانی که در مجله یغما با این بنده همکاری داشتند عجالتاً می گذرم و به موضوعی دیگر می پردازم که آن هم خود یادداشت‌هایی است که خوانندگان را چند دقیقه‌ای مشغول می‌دارد و بیاد دوران گذشته می‌آفکند.

من بنده با عدم استعداد و ارزش با نخست‌وزیران عصر خود آمیزش و آمد و شد داشته‌ام با بعضی بیشتر و با برخی کمتر، چون وثوق الدوله و قوام السلطنه و حکیم‌الملک و هژیر و مخبر السلطنه هدایت، و محمدعلی فروغی و مشیرالدوله پیرنیا، و سید ضیاءالدین طباطبائی، و رضاشاه پهلوی در دوران نخست‌وزیری و از این گذشتگان مطالبی می‌دانم که اخلاق و صفات آنان را می‌نمایاند و باید بگویم که من همه این رجال را مردمانی پاک و ایران‌دوست و باشرف می‌دانم منتها هر یک را راهی جداگانه بوده که در نظر بعضی راهی راست و بنظر برخی راهی غیرمستقیم و خطا شمرده شد.

درباره مرحوم فروغی در دانشگاه طهران و در مجامع دیگر خطابه‌هایی ایراد کرده‌ام. مدت چهارده سال با او همکار و همدم بوده‌ام و اخیراً در نسخه کلیات سعدی که در زیبایی بی‌نظیر است ملاحظه کردم که یکی از آن خطابه‌های مفصل را در مقدمه کتاب به چاپ رسانده‌اند.

باری اکنون می‌خواهم با آشنائی خود با مرحوم قوام السلطنه سخن بگویم و نمی‌دانم به چه جهت او را مقدم می‌دارم.

من در سال ۱۳۰۴ شمسی مدتی در روزنامه طوفان نویسنده بودم همکاران من در آن روزنامه سیدفخرالدین شادمان، عبدالعسین هژیر، سیدحسن علوی بودند. روزنامه طوفان فرخی یزدی، به کمونیستی گرایش می‌شود داشت و به همه نخست‌وزیران بد می‌گفت و دشنام می‌داد. اما باید تأکید کنم که فرخی شخصاً مردی شریف و آزادی‌خواه و ایران‌دوست و بی‌طمع بود و به جاه و مال نظر نداشت.

خودم در آن روزگار شعرهایی ازین قبیل می‌گفتم که می‌توان در روزنامه طوفان

دید:



اطلاعات فرهنگی
مردمان

ز انقلابی سخت جاری سیل خون بایست کرد وین بنای سخت پی را سرنگون بایست کرد بعد از این بایدکه درراه عمل زد گامها و اندر آن ره کرد اندر هر قدم اقدامها آقای حسین مکی جمع کننده غزلیات فرخی بعضی ازین اشعار را جزو غزلیات مرحوم فرخی آورده است.

باری از جمله نخست وزیرانی که سخت مورد حمله و عتاب فرخی بودند قوام السلطنه بود. در روزنامه طوفان در صفحه آخر هر شماره فرخی غزلی دارد که در ساعت آخر چاپ روزنامه در بالکون روزنامه واقع در خیابان لاله زار قدم می زد و غزل را می گفت و غالباً به قوام السلطنه نیشها می زد:

معو شد ایران ز اقدام قوام السلطنه معو بادا در جهان نام قوام السلطنه
روزشب آبادشد بغداد جمعی کاسه لیس همچو اهل کوفه از شام قوام السلطنه
و در غزلی دیگر:

معنی دولت قانونی اگر این باشد نامی از دولت و قانون بجهان کاش نبود
با چنین زندگی آری بخدا می مردیم اگر این جانی بی عاطفه نباش نبود
که اشاره است به نبش قبر مرحوم کلنل محمد تقی خان پسیان در مشهد و به یاد دارم که
به من گفت از این دو بیت کدام بهتر است و من دومی را ترجیح دادم و او بیت اول
را مرجح می پنداشت.

من جوانی بی تجربه و محصلی در دارالمعلمین بودم و در این دوره که همه
قوام السلطنه را از خائنان وطن می شمردند با آنان هم عقیده شدم. اما در سالهای بعد
بتدریج فهمیدم که این مرد بزرگ از رجال آزموده و کهنه کار و سیاست مدار درجه
اول ایران است، چنانکه در سفر مسکو استعداد و لیاقت خود را ظاهر ساخت و نامهائی
که در حمایت از قانون اساسی به محمدرضا شاه پهلوی نوشته دلیلی قوی بر حقایقی
است که انکار نمی توان کرد.

ملك الشعراء بهار که از دوستان اوست در سالن نمایشی که به نفع قوام تشکیل
شده بود و نوازنده درویش خان و خواننده طاهرزاده بود (گویا در سال ۱۳۰۴) در
ستایش او گوید و درست گوید:

کسی که افسر همت نهاد بر سر خویش بدست کس نهد اختیار کشور خویش
بگو به سفله که در دست اجنبی نهد کسی که نان پدر خورده دست مادر خویش
ز من بهار بگو با برادران حسود برایگان نفروشد کسی برادر خویش
تأثیر این نمایش چندان بود که قوام السلطنه را مدتی در ریاست وزرائی نگاه
داشت که آفرین بر ادبیات ایران.

در سالی که یادم نیست در کتابخانه سلطنتی ایران با جمعی از بزرگان ادب چون
عباس اقبال و بدیع الزمان از کتابهای سلطنتی فهرست برمی داشتیم، رساله ای به خط
قوام السلطنه دیدم از مناجات حضرت امیرالمؤمنین علیه الصلوٰة والسلام و بنظرم رسید
که آن رساله را گراور و چاپ و به مؤمنین هدیه کنم. اتفاقاً در آن هنگام قوام السلطنه

ریاست‌وزرائی داشت و علی‌اصغر حکمت از وزرای او بود و چون این نظر را با مرحوم حکمت در میان گذاشتم بسیار تشویق و تحسین فرمود و فرمود با درخواستی منظوم این خدمت ادبی را انجام ده. قطعه‌ای کوتاه ساختم و نخستین بار با آقای حکمت به خانه رئیس‌الوزراء رفتم.

قوام‌السلطنه در زیرزمین خانه‌اش بر صندلی نشسته بود. حکمت تعظیمی کرد که دماغش به فرش سوده شد و من با ادب سلامی گفتم و قطعه را به وی دادم. باید بگویم که قوام‌السلطنه در ادب و شعر و فرهنگ از رجال درجه اول بود. دو سطر با ادب نوشت و به من داد. کتاب را چاپ کردم و پس از یکی دو ماه به خدمتش بردم اما در آن موقع از ریاست‌وزرائی برکنار مانده بود با این همه تمام رجال و بزرگان و منتظرالوزاره‌ها و روزنامه‌نگاران در اطراف صندلی او ایستاده بودند. رساله را گرفت و با احترام تمام بوسید و سؤال کرد مخارج آن چه مبلغ است. عرض کردم هزینه این رساله از فروش آن حاصل می‌شود.

در هنگام حرکت من این شخص متکبر و خودخواه از جای برخاست و تا دم در مشایعت کرد با احترامی هگان را متعجب ساخت که چنین رفتاری از او مشاهده نشد بود و اصرار فرمود که دیگر بار به خدمتش برسم.

این آشنایی تقریباً به دوستی گرائید و مکرر به خدمتش می‌رسیدم و بطریق افکاء شعر می‌خواندیم و از ادب گفت‌وگویی داشتیم که اکنون مجال بازگفتن نیست و گرچه ارزش بازگویی دارد.

قوام‌السلطنه مردی بسیار باشخصیت بود. هیكلی برازنده داشت. در ادب فارسی و عربی و فرانسه به کمال بود، به اسلام اعتقاد داشت، چون تربیت خانوادگی آن عصر بدین روش بود. خطش بسیار خوب بود. نثر را فصیح و روشن می‌نوشت. شعر هم می‌ساخت اما بقول خودش شعرش متوسط بود و به نظر من خفض جناح می‌کرد. نمونه اشعارش را در مجلهٔ یغما می‌توان دید.

بنده برخلاف دوران جوانی به این مرد بزرگت ایمان و عقیده پیدا کردم مخصوصاً در زمان مسافرت او به شوروی که آذربایجان را به تدبیر و چارهٔ سیاسی رها ساخت. تصور می‌کنم از دیگر نخست‌وزیران کشور استعداد و لیاقتی بیش داشت.

خداوند تعالی او را و دیگر رفتگان را در بهشت اعلیٰ جای دهد، گویا مدفنش در معصومهٔ قم در حجره‌ای خاص است.

وثوق‌الدوله

مرحوم حسن وثوق (وثوق‌الدوله) از رجال ادب و سیاست قرن گذشته بود و مکرر وزارت و ریاست‌وزرائی کشور را یافت. وی طرفدار انگلستان در ایران بود و چنانکه در تواریخ آمده قرارداد معروف ایران و انگلستان را به سال ۱۹۱۹ مسیحی او منعقد

کرد و آزادی‌خواهان آن عصر را بر ضد خود و دولت خود برانگیخت. اگر در عقد این قرارداد رشوتی نمی‌ستاند مسئله بطرزی دیگر عنوان می‌شد.

مرحوم ملك الشعرا بهار از دوستان و همفکران و مداحان او بود. شرح حالی از وثوق بقلم بهار در مجلهٔ یفما چاپ شده که نمیدانم در چه سالی و در چه شماره‌ای است. باید جست و خواند که ارزشی بسزا دارد.

در حدود سال ۱۳۰۸ شمسی که با پروفیسور محمداسحاق هندی در تألیف تذکرة سخنوران ایران همکاری داشتم از وثوق‌الدوله درخواست ملاقات شد و برای اولین بار این شخصیت را زیارت کردم. نمونه‌ای از اشعار او را خواستیم و او با ادب تمام سؤال مرا اجابت فرمود. چند سال بعد که ریاست فرهنگستان ایران را داشت مقرر شد فرهنگ فارسی دقیق تألیف شود. مرحوم عبرت نائینی و بنده برای تنظیم لغات اختیار شدیم. فراموش نمی‌کنم در محضری که از بزرگان ادب بر ریاست وی در فرهنگستان تشکیل شد و بزرگان ادب در این موضوع رای می‌زدند و مشورت می‌کردند در نتیجه مرحوم ذکاء‌الملک فروغی پذیرفته شد و بنده و عبرت هم بکار آغاز کردیم. اما این خدمت پایان نیافت و اوراق تنظیم شده هم از میان رفت.

سخن از سخن می‌شکافد. مرحوم شکوه‌الملک عموزادهٔ وثوق‌الدوله بود و ریاست دفتر رضاشاه را داشت و هم اوست که واسطهٔ بازگرداندن رشوت و وثوق‌الدوله را به خزانهٔ دولت متمهد بود. در زمانی که مرحوم تقی‌زاده وزارت دارائی داشت (به یادداشت‌های تقی‌زاده رجوع شود). روزی به ملاقات یدالله عضدی (امیراعظم) به دربار رفتم مرا در دفتر شکوه‌الملک نشاند و گفت شما دو نفر شاعر و شعرشناسید با هم صحبت کنید تا من بازگردم و خود بیرون رفت. مرحوم شکوه‌الملک به من که جوانی نارس بودم نظر افکند نگاه کردن عاقل اندر سفیه و گفت شمیری از خود بخوان و من غزلی خواندم. در هر بیت توجه و تحسین بیشتر کرد و بعد گفتگو از حافظ بمیان آمد و فرمود از غزلیات حافظ کدام بهتر است؟ عرض کردم تکلیفی شاق می‌فرمائید چگونه ممکن است چنین انتخابی کرد؟ گفت برای آقا (مقصود وثوق‌الدوله بود) قالیبی می‌بافتند و قرار شد غزلی از حافظ بر حاشیهٔ قالی بافته شود و من این غزل را انتخاب کردم:

معاشران گره از زلف یار بساز کنید
شبی خوش‌است بدین‌قصه‌اش دراز کنید
عرض‌کردم البته دربارهٔ رئیس دولت و بر فرش او چنین غزلی مناسب‌تر است.
شکوه‌الملک مردی آرام و با دانش و خیرخواه بود و من دیگر او را ندیدم، رحمة‌الله
علیه.

مرحوم وثوق‌الدوله در شعر از اوستادان طراز اول بود. دیوانش به همت فرزندش



پروفیسر شمس گاہ معلوم انسانی و مطالعات فرہنگی
رئیس جامعہ علوم انسانی

پروفیسر شمس گاہ معلوم انسانی
رئیس جامعہ علوم انسانی



علی و ثوق به چاپ رسیده باید خوانند و لذت برد و بروانش درود فرستاد.

یحیی ریحان در روزنامه گل زردش قصیده‌ای دارد:

اندر آن ملک که روی آورد ادبار همی
گرددش کار پریشیده بناچار همی
و وثوق الدوله در تکمیل این منظومه فرموده:

آفرین باد به ریحان که به نیروی خرد نیک پی برده به کیفیت اسرار همی
هست اصلاح ادارات کلید در گنج لیک خفته است بر این گنج بسی مار همی
مارها مفت خوراند که هر لحظه شوند به تدابیر و حیل داخل هر کار همی
سائسی باید دانشا و مدیری پر دل که بگوید سر ماران زیانکار همی
قطعات ارتجالی دیگر هم به ترکی و فارسی از وثوق الدوله هست که باید در
کتابش دید.

غزلی از مرحوم وثوق الدوله و مرحوم ملک الشعرا هم وزن در مجله یغما مقابل هم
چاپ کرده‌ام که یک بیت آن در هر دو غزل آمده و ندانستم از کدام یک است و این
بیت این است:

با عقل مردد نتوان رست ز غوغا این جاست که دیوانگئی نیز بباید
باری وثوق الدوله دارای معلومات عالییه از عربی و اروپائی و مردی نیرومند
و کافی بود. استاد امیری فیروزکوهی مرثیه‌ای در مرگ او دارد که آنهم از لطائف
اشعار اوست. در مجله یغما چاپ کرده‌ام و نمی‌دانم در کدام شماره است.
وقتی از مرحوم قوام السلطنه اجازه خواستم که قطعه‌ای از او در مجله یغما
چاپ کنم فرمود نشر از من و شعر از برادرم. خداوند تعالی هر دو برادر را غریق
رحمت فرماید که نظیرشان را دیگر نخواهیم دید.

عصائی هم از مرحوم وثوق الدوله به یادگار دارم.

چهارم علوم انسانی و مطالعات تربیتی

رتال جامع علوم انسانی